

پیوندهای دوستی در کودکان و نوجوانان

نویسنده: PHIL ERWIN

ترجمه و توضیح: مریم قربان خانی

دکتر غلامعلی افروز

منبع: کتاب FRIENDSHIP IN CHILDHOOD
AND ADOLESCENCE

پیدا می‌کنند و چگونه الگوهای دل‌بستگی هر کودک با کودک دیگر متفاوت است، مسائل قابل توجهی مورد بحث قرار می‌گیرد. طرح این پرسش‌ها بسیار مهم است، اما مهم‌تر از آن، نقش و تأثیر بالقوه پدیده دل‌بستگی در روابط بعدی کودک می‌باشد. بخش آخر این مبحث به نحوه تأثیر دل‌بستگی‌های اولیه بر چگونگی روابط هم‌سالان در سال‌های بعد، یعنی در طول دوران کودکی و نوجوانی اختصاص یافته است.

دل‌بستگی‌ها

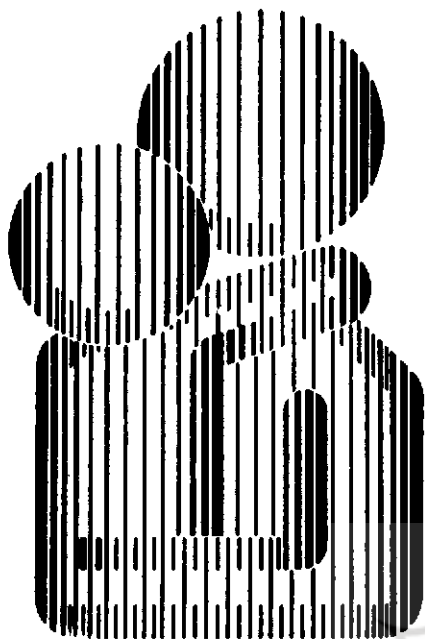
مقدمه:

به‌رغم این که "دل‌بستگی" سابقه طولانی در قلمرو تحقیقات روان‌شناختی دارد، این پدیده همواره مورد اختلاف نظر برخی از روان‌شناسان بوده است. در واقع، بعضی از محققان با دارا بودن دیدگاه‌های مختلف نظری، ارائه تعریفی مشترک از پدیده "دل‌بستگی" را امری دشوار پنداشته‌اند.

از آن جا که دل‌بستگی مسئله‌ای بنیادی در حیطه روان‌شناسی است، در این بخش تعریفی مقدماتی از نظریه‌ها و تحقیقات مربوط به دل‌بستگی ارائه می‌شود و با طرح سؤالاتی چون: چگونه کودکان به والدین خود دل‌بستگی

زمینه کلی

از نظر زیست‌شناختی، "پدیده دل‌بستگی" مکانیزمی است که برای تقویت رشد انطباقی، سازش یافتگی اجتماعی و حفظ صیانت نفس طرح‌ریزی شده است. شکل دل‌بستگی، پایگاه امنی برای کودک به وجود می‌آورد که از آن طریق کودک می‌تواند درباره دنیای پیچیده و بالقوه خطرناک و نیز سرچشمه آسایش و اطمینان آفرینی در مواقع استرس و



آسیب دیدگی، به کندوکاو بپردازد. دل بستگی اولیه یک کودک به مادر یا نخستین پرستار خود، پایه های روابط بعدی کودک را با دیگران تشکیل می دهد و نقش فراگیرتر نخستین دل بستگی کودک، خلق الگویی کارآمد یا مجموعه ای از انتظارات می باشد که دقیقاً تعیین کننده چگونگی شکل گیری و اداره روابط بعدی می شود. هنگامی که کودکان می آموزند با اطمینان خاطر به روابطشان با مادر خود اعتماد نموده، بر آن تکیه کنند، در واقع در حال گسترش و پرورش انتظارات مثبت و پایدارند که این ویژگی ها می توانند در روابط دیگر نیز تحقق یابند.

برای این قبیل کودکان، برقراری روابط با دیگران عمدتاً رضایت بخش و خوشایند می باشد و بر عکس، کودکانی که در گذشته از دل بستگی های بسیار ضعیف و سست برخوردار بوده اند، ممکن است افرادی مضطرب و بیش از اندازه وابسته شوند و احتمالاً بار توقعات و انتظارات خود را در روابط بعدی شان نیز حمل خواهند کرد. بنا به اظهار سروف (۱۹۹۷)، نمی توان این گونه پنداشت که همواره تجربیات اولیه با به میان آمدن تجربیات بعدی، به نحوی از بین می روند. بدیهی است تداوم پیامدهای حاصل از تجارب ناخوشایند اولیه ممکن است بسیار ظریف و بغرنج باشد، اما همین پیامدها هم چنان باقی خواهند ماند. ممکن است این قبیل کودکان در تمام طول زندگی در متعهد کردن کامل خود نسبت به انجام کاری و اعتماد کردن به روابطشان با دیگران دچار مشکل شوند.

آن چه به همین میزان حائز اهمیت می باشد، این است که بنا بر تحقیقات انجام شده،

کودکان، هر دو صورت یا هر دو وجه رابطه دل بستگی را می آموزند و هنگامی که خود در نقش والدین ظاهر می شوند، ممکن است الگوی تجارب ناخوشایند دوران کودکی خود را دوباره به کار گیرند. بنابراین باید اذعان داشت که الگوی ناقص و پر از خطای بسیاری از والدین، نسل به نسل در یک خانواده انتقال می یابد.

طبقه، فرهنگ و الگوهای انطباق

به طور کلی، ارتباط بین نحوه دل بستگی اولیه و عمل کردهای ارتباطی کودک با دیگران در مراحل بعدی رشد، مورد مطالعه قرار گرفته است. با آگاهی از سوگیری ها و گرایش های فرهنگی که در اکثر کتب و مقالات مربوط به تربیت و پرورش کودکان به چشم می خورد،

تربیتی مقتدرانه استفاده می‌کنند که بر پایه توجیه و تبیین قواعد رفتارهای اجتماعی استوار است. در این طبقه اجتماعی، خویشن‌داری و نشان دادن رفتارهای سازش یافته و به دور از مقابله‌های فیزیکی بیشتر مورد توجه می‌باشد. به بیانی ساده‌تر، سبک‌ها و شیوه‌های متفاوت رفتارهای والدین در اوضاع و شرایط متفاوت فرهنگی - اجتماعی قابل توجه می‌باشد. امید است این بازنگری مختصر نشانگر میزان اهمیت دل‌بستگی‌های اولیه در تمام طول دوران کودکی و سازگاری‌های بعدی باشد. در هر حال برای دستیابی به مفهومی کارآمد، به تعریف و سنجش دقیق دل‌بستگی نیازمندیم.

دل‌بستگی چیست؟

دل‌بستگی مفهوم جامعی است که ارائه توصیفی ساده برای تبیین پیوندهای عاطفی و روابط مختلف و تداوم و استمرار این روابط در طول زمان و موقعیت‌های متفاوت را امکان‌پذیر می‌سازد. صاحب‌نظران مختلف درباره این مطلب که آیا با مشاهده رفتارهای آشکار می‌توان ماهیت واقعی و زیربنای آن‌ها را استنباط کرد، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه می‌دهند. به‌طور کلی واژه دل‌بستگی در دو جهتی که اساساً با یک‌دیگر متفاوت‌اند، به کار گرفته شده است. در ابتدا، واژه دل‌بستگی برای اشاره به پیوند شدید و دیرپای احساسی و عاطفی یک فرد به یک یا چند فرد دیگر به کار گرفته می‌شد. نکته قابل توجه این است که از این دیدگاه، دل‌بستگی، ویژگی فردی کودک به شمار می‌آید، یعنی کودک به مادر وابسته است. دل‌بستگی لزوماً به معنای مشخص رابطه دو طرفه و تعادلی بین طرفین یک رابطه تلقی

حداقل می‌توانیم از کلی‌گویی‌های زیان‌آور و غیرموجه در مورد یافته‌هایمان و نسبت دادن آن‌ها به دیگر گروه‌های اجتماعی، در فرهنگ‌های مختلف اجتناب کنیم.

نوع خاصی از رابطه مادر - کودک که منجر به پرورش بزرگسالان سازش یافته در یک موقعیت اجتماعی خاص می‌شود، ممکن است در موقعیت‌های اجتماعی دیگر، از مفهوم انطباق و سازگاری فاصله بسیار داشته باشد. این مطلب در مطالعات اقبای (۱۹۸۱) به خوبی توضیح داده شده است. وی مطرح می‌کند که بچه‌های محله‌های فقیرنشین آمریکا برای بقای اجتماعی خود به الگوهای رفتاری خاصی نیاز دارند و الگوهای رفتاری ایشان با الگوهای رفتاری هم‌سالانشان در خانواده‌های مرفه متفاوت است. به عنوان مثال برای بچه‌های محله‌های فقیرنشین، عضویت در دسته‌های اراذل و اوباش یا خیابان‌گردان بسیار مهم‌تر از پیش‌رفت تحصیلی است.

پدران و مادران محله‌های فقیرنشین به رغم این که با کودکان خود بسیار گرم و با محبت رفتار می‌کنند، در عین حال، قدرت‌طلبی، بی‌ثباتی اخلاقی، سلطه‌جویی و استفاده از تنبیهات بدنی غالباً در رفتار آنان مشاهده می‌گردد، در حالی که چنین رفتارهایی در طبقات متوسط جامعه امری ناپسند و ناصحیح تلقی می‌شود. لذا این امر موجب پدیداری برخی الگوهای خاص رفتاری می‌شود که عمدتاً در محله‌های فقیرنشین متداول است. اهم این رفتارها از این قرارند: جسارت، متکی بودن به خود و بی‌اعتمادی به مظاهر قدرت و مسئولان جامعه. برعکس، والدین طبقه متوسط جامعه در رابطه با فرزندان خود بیش‌تر از شیوه

رابطه دل‌بستگی امن و قوی نقش اساسی دارند. کودک عمدتاً از طریق هیأت ظاهر و کنش‌ها و واکنش‌های خود تأثیرات قابل توجهی بر میزان دل‌بستگی مراقب خود می‌گذارد و بالطبع مراقبان نیز عموماً از طریق میزان پذیرش و حساسیت واکنش به رفتارهای کودک بر پدیدآوری و میزان دل‌بستگی تأثیر می‌گذارند. در فرایند پدیده دل‌بستگی، شرایط حاکم بر فضای خانواده می‌تواند نقش حیاتی در این امر داشته باشد. برخی تغییرات تنش‌زا مانند بیماری، یا بی‌کاری می‌تواند از یک نگاه مثبت و سازنده وضعیت روانی مادر را متأثر نموده، بر فرایند دل‌بستگی اثر گذارد.

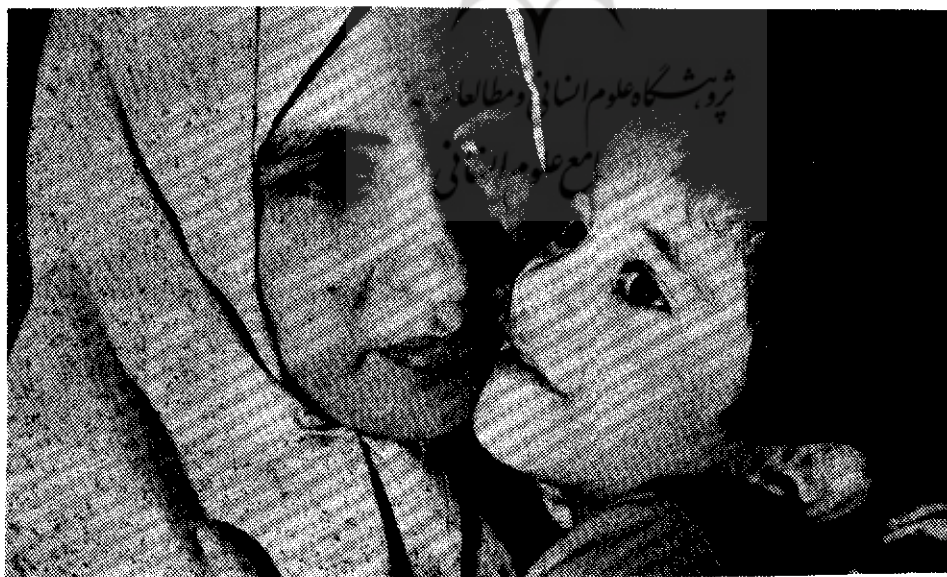
روابط حمایتی اعضای خانواده و دوستان می‌تواند در برابر این تأثیرات منفی نقش حفاظتی بر عهده داشته باشد. مطلب جالبی که به نظر می‌آید عامل مؤثری در میزان پاسخ‌دهی مادر به کودک خود باشد، تجارب زندگی گذشته و خانوادگی خود مادر است.

نمی‌گردد. دل‌بستگی به عنوان نیروی زیربنایی و نهفته تصور می‌شود که رفتارهای دل‌بستگی مختلف را هدایت می‌کند و این نیرو برای حفظ نزدیکی به فرد مورد دل‌بستگی کافی است.

برخی دیگر از محققان چندان مایل نیستند که ارتباطی بین رفتارهای اجتماعی مشاهده شده با پیوندهای احساسی نهفته قائل شوند. از دیدگاه آنان، واژه دل‌بستگی تنها یک استعاره ساده است که بر طبقه خاصی از پاسخ‌ها، از قبیل اضطراب و جست‌وجوی مجاورت که موجب ترسیم برخی روابط می‌شوند، دلالت دارد. دل‌بستگی به عنوان یک استعاره، اصطلاح ساده‌ای است که بیش‌تر نشانگر یک ویژگی از رفتار متقابل است تا یک علت زیربنایی برای این الگوهای رفتاری. دل‌بستگی، ویژگی رفتار متقابل است تا ویژگی فردی.

فرایند دل‌بستگی

مادر و کودک هر دو نفر در استقرار و تداوم



باشد و با این حالت دل‌بستگی آتی را تسهیل می‌کند. به عنوان مثال، کودک تازه متولد شده صدای انسان را بیش‌تر دوست دارد و حتی می‌تواند صدای افراد مختلف را از هم تشخیص دهد و صدای مادرش را بیش از همه دوست دارد. رفتارهایی از قبیل مکیدن، لیخندزدن، بغل کردن، توجهاتی که در صورت و چهره کودک دیده می‌شوند و گریه کردن هر یک به تنهایی به عنوان علامت‌هایی از میزان رضایت و اثبات مراقبت خوب مراقب، یا والدین تعبیر می‌شوند و موجب بروز احساسات مثبت و اشتیاق برای تماس‌های بیش‌تر می‌گردند. کودک تقریباً از ۶ هفتگی میل بیش‌تری به سوی محرک‌های اجتماعی از خود نشان می‌دهد و از آن‌ها به عنوان ابزار استفاده می‌کند. به عنوان مثال گریه کردن می‌تواند به عنوان نشانه‌ای برای جلب توجه دیگران به کار رود. با وجود جهت‌گیری اجتماعی آشکار کودک، تا این سن هنوز تمایل

دشواری‌های عمده‌ای که مادران با کودکان نوپای خود دارند، احتمالاً نشأت گرفته از خانواده‌های از هم پاشیده یا روابط سست و ضعیف مادران با والدین خود باشد. در نهایت به نظر می‌رسد والدینی که تجارب ناخوشایندی از زندگی گذشته خود دارند و در گذشته شاهد خشونت‌ها و بدرفتاری‌های الگوهای بزرگسال بوده‌اند، بیش‌تر تمایل دارند رفتارهای طبیعی کودک را غیرطبیعی بپندارند و آن را طرد کنند و لذا بیش‌تر در معرض اعمال بدرفتاری با کودکان خود قرار دارند.

ترتیب زمانی دل‌بستگی

در اولین ماه‌های تولد، نوزاد دل‌بستگی چندانی از خود نشان نمی‌دهد، لیکن الگوهای رفتاری کودک حاکی از آن است که وی ترجیح می‌دهد در کنار دیگران، به خصوص، مادر خود



ثابتی به سوی مراقبی خاص دیده نمی‌شود.

در چند ماه بعد، کودک به تدریج در رفتارهای دل‌بستگی خود دقیق‌تر می‌شود. رفتارهایی که موجب افزایش دل‌بستگی می‌شوند، هنوز در میان گروه‌های مختلف مردم رواج دارند، گرچه کودکان عکس‌العمل‌های مثبت‌تری نسبت به افرادی که به طور دائم از آن‌ها مراقبت می‌کنند، بروز می‌دهند. در حدود ۶ تا ۷ ماهگی، کودک در رشد اجتماعی خود به نقطه عطف بزرگی دست می‌یابد، یعنی شکل‌گیری نخستین دل‌بستگی. شروع رفتارهای دل‌بستگی اکنون به نخستین مراقب معطوف می‌شود و واژه از بزرگسالان غریبه در مورد حضور کودکان ناشناس نیز، بعدها در حدود سنی ۲ سالگی، به طرز چشم‌گیری افزایش می‌یابد و در کاهش تماس‌های کودک با همسالان خود و در نتیجه کاهش فرصت‌ها برای گسترش و رشد یک طرح‌واره برای ایجاد رابطه، منعکس می‌شود. هنگامی که کودک قادر به سینه‌خیز رفتن می‌شود، مجبور است برای حفظ مجاورت، کاملاً به مراقب خود متکی باشد. با تحرک بیشتر، کودک می‌تواند در مکان‌های وسیع‌تر و دورتر قدم بزند و در عین حال از مراقب خود به عنوان پایگاهی امن در مواردی که احساس ترس می‌کند یا با ورود یک فرد غریبه نیاز به پناه بردن به کسی دارد، استفاده کند.

هر چه کودک به اواخر اولین سال تولد خود نزدیک می‌شود، کاوش او به طور فزاینده‌ای گسترده‌تر شده، دنیای اجتماعی او وسیع‌تر می‌گردد. از این هنگام تعمیم دل‌بستگی آغاز می‌شود که شامل افراد نزدیک دیگر از قبیل پدر، خواهر و برادر نیز می‌گردد و اضطراب

حاصل از حضور غریبه‌ها رو به کاهش می‌گذارد. در برخورد با افراد، اشیاء و موقعیت‌های جدید، واکنش‌های افرادی که در محدوده دل‌بستگی کودک قرار دارند (مرجع‌های اجتماعی) به عنوان راهنمایی برای نشان دادن واکنش‌های مناسب به اشیاء و وقایع اطراف کودک، به کار گرفته می‌شوند.

برخی محققان گام را فراتر نهاده، معتقدند که الگوها و منابع اجتماعی (توجه به واکنش‌های اطرافیان برای نشان دادن واکنش مناسب) مؤثرترین عوامل در شکل‌گیری برداشت‌های اولیه ذهنی کودک می‌باشند.

هم چنان که کودک اولین سال تولد خود را پشت سر می‌گذارد، اهمیت نقش همسالان به تدریج و به طور فزاینده در زندگی وی افزایش می‌یابد. با این وجود در دوران کودکی و پیش نوجوانی، دل‌بستگی به پدر و مادر ظاهراً دارای اهمیت کم‌تری برای کودک می‌باشد، اما هم چنان نقش اصلی را بازی می‌کند.

والدین هنوز به عنوان منبع اصلی مهرورزی به حساب می‌آیند و این امر در موقعیت‌های خاص، به عنوان مثال: هنگام دل‌تنگی، بیش‌تر آشکار می‌شود. تا آخرین مراحل دوران کودکی و حتی در اوایل دوران نوجوانی، به نظر می‌رسد کیفیت دل‌بستگی به والدین بیش‌تر به حس خوشحالی و خرسندی مرتبط است تا کیفیت روابط با همسالان (گرین برگ، ۱۹۸۳). معنای انحصار طلبی در دل‌بستگی‌های والدین در طول دوران نوجوانی کاهش می‌یابد، با این وجود تأثیر آن هرگز به کلی از بین نمی‌رود.

معرفی مقدماتی از منشاء دل‌بستگی، اولین رابطه حقیقی اجتماعی کودک را در اختیار ما قرار می‌دهد. با این حال لازم است محققان

واکنش‌های کودک، هنگامی که در تنهایی به حال خودش گذاشته می‌شود، هنگامی که همراه مادر در اتاق می‌باشد، هنگامی که با مادر و فرد غریبه‌ای در اتاق است و سرانجام زمانی که با شخص غریبه‌ای در اتاق به سر می‌برد، مورد مشاهده و ارزیابی قرار می‌گیرد. تعیین کننده‌ترین این واکنش‌ها، واکنش کودک در زمان تنهایی و نیز به هنگام ملحق شدن به مادر است. سبک دل‌بستگی کودک از مشاهده الگوهای رفتاری او هنگام جدایی و تنهایی و زمانی که مجدداً در کنار دیگران قرار می‌گیرد، مشخص می‌شود. در حال حاضر آزمون موقعیتی (موقعیت‌های ناآشنا) به عنوان ابزار تحقیقاتی مطلوب پذیرفته شده است.

امروزه شواهد بسیاری موجود است که نشان دهنده الگوهای روشنی از رفتارهای دل‌بستگی کودکان در موقعیت‌های خاص می‌باشد. آن دسته از کودکانی که از دل‌بستگی‌های بسیار امن و رضایت‌بخش در سن یک سالگی برخوردار بوده‌اند، زمانی که در ۱۸ ماهگی و ۶ سالگی دوباره مورد آزمون قرار می‌گیرند، رابطه قابل تسوچی بین دل‌بستگی‌های امن دوره‌های اولیه رشد و دوره‌های بعدی کودکی محسوس می‌گردد. البته باید توجه داشت که به رغم استفاده وسیع از این آزمون، انتقادهای شدیدی علیه آزمون موقعیت‌های غیرآشنا و طبقه‌بندی‌های دل‌بستگی آن مطرح شده است. بسیاری از رفتارهایی که در این موقعیت‌ها بروز داده شده است، طبیعی بودن خود را زیر سؤال برده‌اند، به خصوص آن‌که قدرت تشخیص بین فرد مورد دل‌بستگی از فرد آشنای دیگری که برای کودک ایجاد ترس نمی‌کند، مورد تردید است. مواردی

برای هدایت تحقیقات هدفمند در این زمینه در پی یافتن شیوه‌ها و روش‌هایی باشند که از آن طریق بتوان میزان دل‌بستگی را به درستی اندازه‌گیری کرد که این نیز موضوع بعدی بحث ماست.

اندازه‌گیری دل‌بستگی

برای آن که از اندازه‌گیری دل‌بستگی تصور صحیحی ارائه دهیم، لازم است بتوانیم دل‌بستگی را عملاً معنی کنیم، یعنی روند اندازه‌گیری دل‌بستگی را تعیین نماییم. بر طبق نظر جان بال بی^۲ (۱۹۶۹) میزان دل‌بستگی از طریق رفتارهایی که برای پیش‌برد مداوم کنش‌های متقابل و حفظ مجاورت بروز می‌کنند، نشان داده می‌شود. این‌گونه رفتارها شامل گریه کردن، لبخند زدن، چسبیدن به فرد مورد علاقه و دنبال کردن وی می‌باشد. با این که می‌توانیم وضعیت دل‌بستگی یک کودک را از طریق مشاهده دراز مدت کنش‌های متقابل او با مراقبانش بسنجیم، این شیوه‌ها سخت و پرهزینه است. روش سریع‌تر، آسان‌تر و دقیق‌تر تهیه مقیاس یا آزمونی برای ارزیابی این رفتارها می‌باشد. یکی از آزمون‌های دل‌بستگی که در ارتباط با کودکان سنین ۱۲ تا ۱۸ ماهه بسیار قابل استفاده و مفید است، "آزمون موقعیت‌های ناآشنا" می‌باشد که اکنون این آزمون را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

آزمون موقعیت‌های ناآشنا

در آزمون موقعیت‌های ناآشنا کودک برای مدتی حدود ۲۱ دقیقه در یک اتاق که اسباب‌بازی‌های زیادی در آن قرار دارد، تحت مشاهده طبیعی قرار می‌گیرد. در این اتاق



تحمل و بردباری آنان را در پاسخ‌دهی کاهش دهند و آنان را ترغیب به کنترل بیش از اندازه و افراطی کنند. از این مباحث نتیجه می‌گیریم که خلق و خوی کودک و الگوهای مراقبت از کودک به طرز پیچیده و بغرنجی به یک دیگر گره خورده و به هم پیوسته‌اند و هر دو بر یک دیگر اثر متقابل می‌گذارند. با این وجود رفتارهای کودک در اولین هفته‌های تولد (از قبیل میزان گریه) به تنهایی نمی‌تواند دل‌بستگی بعدی را پیش‌بینی نماید، اما پاسخ‌دهی مادر می‌تواند این کار را انجام دهد.

مشکل بالقوهٔ دوم در آزمون موقعیت‌های ناآشنا به عنوان مقیاس اندازه‌گیری میزان دل‌بستگی، این است که به الگوهای اجتماعی شدن، به عنوان تعیین‌کننده‌های پاسخ‌های کودکان اهمیت کافی می‌ذول نمی‌کند. برخی از والدین با بی‌توجهی به ابراز احساسات گرم کودکان خود، بر استقلال آن‌ها تأکید می‌کنند. کودکانی که با این اصول نمایشگری (اصولی که

که به همین میزان نامعلوم می‌باشند، سؤالاتی است که دربارهٔ میزان اعتبار و پایایی طبقه‌بندی دل‌بستگی مطرح شده‌اند.

دست‌کم دو عامل اصلی می‌توانند در دشواری‌های موجود در اندازه‌گیری میزان دل‌بستگی مؤثر باشند. نخست، به نظر می‌رسد در این آزمون به نقش خلق و خوی کودک اهمیت چندانی داده نشده است. برخی کودکان از نظر خلق و خو، بیش از دیگران تحریک‌پذیر، مضطرب و وابسته می‌باشند و طبقه‌بندی دل‌بستگی آنان ممکن است این صفات را منعکس کند. با توجه به این امر، این گونه استدلال می‌شود که شیوه‌ای که یک مراقب به کودک پاسخ می‌دهد، بیشتر از خلق و خوی کودک می‌تواند بر فرایند دل‌بستگی تأثیر گذارد. البته خلق و خوی کودکان نیز احتمالاً الگوهای خاصی از مراقبت کودک را برای والدین ترسیم می‌کند. به عنوان مثال، کودکان تحریک‌پذیر ممکن است والدین خود را خسته کرده، میزان

ایجاد ارتباط می‌کنند. کودکانی که دارای دل‌بستگی امن می‌باشند بسیار گشاده‌رو و پذیرای تماس‌های اجتماعی مادر خود می‌باشند و از او توقع دارند که پاسخ‌گوی نیازها و ارتباط آنان باشد. کودکانی که از دل‌بستگی امن و اطمینان‌بخش برخوردارند، همیشه مادر خود را به افراد غریبه ترجیح می‌دهند و با این که از مجاورت با مادر خود لذت می‌برند، لزوماً همواره خواهان در بغل بودن، یا چسبیدن به مادر نیستند. کودک با دل‌بستگی امن و آرامش‌بخش، مادر خود را به‌عنوان پایگاه امنی برای کاوش‌های فعال و پویای خود می‌داند و با نگاه‌های کوتاه با مادرش تماس برقرار می‌کند. هنگامی که مادر حضور دارد کودک با غریبه‌ها رفتاری گرم دارد و اگر از مادر جدا شود به‌طور مشهودی نگران و مضطرب می‌شود و با بازگشت مادر، با گرمی و خوشحالی محسوس از او استقبال کرده، به طرف او می‌رود و در صورت نگرانی، با حضور مادر احساس آرامش و راحتی می‌کند. ۵۰ تا ۷۰ درصد کودکان یک ساله عموماً در گروه دل‌بستگی امن قرار گرفته، پایگاهی مطمئن برای روابط بعدی‌شان دارند.

دل‌بستگی ناامن و اجتنابی

این شیوه دل‌بستگی، اغلب با نشانه عدم پاسخ‌دهی مطلوب به خواست‌های کودک و عدم تمایل به تماس فیزیکی و در آغوش گرفتن کودک توسط مادر شناخته می‌شود. کنش‌های متقابل مادر - کودک اغلب کوتاه مدت، سرد و بی‌حاصل است. این‌گونه مادرها اغلب خشک و انعطاف‌ناپذیر و نسبتاً ناشکیبا و خود محورند و به احتمال زیاد اگر دارای خلق و خوی سخت بوده، یا درگیر زندگی و برنامه‌های شخصی

بر نحوه ابراز هیجان به گونه‌ای مقبول از نظر اجتماعی، حاکم است) رشد می‌کنند، ممکن است ناظر رفتاری خود را در مورد واقعیت چگونگی رابطه خود با مادرشان، دچار خطا کنند. این نظریه، با شواهد به دست آمده از مطالعات بین فرهنگی که تفاوت‌های قابل توجهی از نسبت‌های بروز دل‌بستگی را ارائه می‌دهند، هم‌خوانی دارد.

معیارها و ارزش‌های فرهنگی به‌طور قابل توجهی می‌توانند در نتایج حاصل از آزمون موقعیت‌های ناآشنا تأثیر گذارده، حتی منجر به زیر سؤال بردن اعتبار بین فرهنگی این آزمون شوند (ناکینگ و ا، ۱۹۹۲).

کیفیت دل‌بستگی

پدیده دل‌بستگی به سه صورت قابل مشاهده است: دل‌بستگی امن (همراه با احساس آرامش)، دل‌بستگی ناامن و اجتنابی (همراه با گریه) و دل‌بستگی ناامن و مقاوم (همراه با اعتراض). هر یک از این الگوهای دل‌بستگی مولد سبک خاصی از رفتار والدین می‌باشند که طرح کلی آنها در این جا توضیح داده می‌شود.

دل‌بستگی امن

دل‌بستگی امن که با احساس آرامش کودک همراه است، در نتیجه رفتارهای مطلوب و گرم و صمیمانه با کودک و پاسخ‌دهی مناسب به نیازهای وی حاصل می‌شود. مادرانی که کودکان آنان دل‌بستگی همراه با امنیت خاطر را تجربه می‌کنند، از بغل گرفتن و تماس نزدیک با کودک خود لذت می‌برند و نسبت به نیازهای کودک حساس بوده، او را تشویق به کاوش و

خویش باشند، کودکان خود را طرد می‌کنند و کودکان ایشان نیز می‌آموزند که آن‌ها هم به رفتار مادرشان به همین ترتیب پاسخ دهند. از همین رو این قبیل کودکان عملاً در پی ایجاد تماس با مادر خود نمی‌باشند و هنگام جدایی از مادر چندان علائم آشکاری از احساس نگرانی از خود بروز نمی‌دهند. سطحی بودن روابط کودک با مادر موجب می‌شود که کودک مادر خود را پایگاهی برای کاوش و جست و جوی دنیای خود، نشان دهد. کودک هیچ‌گونه ترس آشکاری از افراد غریبه از خود بروز نداده، تا حدود زیادی با آنان همان‌گونه رفتار می‌کند که با مادر خود برخورد می‌کند. بدین شکل اغلب به آن‌ها بی‌اعتنا بوده، یا از تماس با آنان اجتناب می‌کند. ۲۵-۲۰ درصد کودکان یک ساله نوعاً در گروه دل‌بستگی ناامن و اجتنابی قرار می‌گیرند. تناقض بسیار جالب در این گونه دل‌بستگی این است که گاه بروز این نوع دل‌بستگی می‌تواند در نتیجه توجه بیش از اندازه و افراطی مادر به کودک حاصل گردد و اجتناب کودک می‌تواند به مثابه راهی برای تعدیل فشارهای بیش از حد، یا بی‌توجهی مادر در ایجاد کنش متقابل، قابل توجه باشد.

دلبستگی ناامن و مقاوم (همراه با احساس تعارض و دوگانگی)

مادران کودکانی که این نوع دل‌بستگی را تجربه می‌کنند، عموماً برای ایجاد تماس‌های فیزیکی با کودک خود تلاش می‌کنند، اما اغلب به نظر می‌رسد که در تشخیص و تفسیر نیازهای کودک با مشکل مواجه می‌شوند. در نتیجه ممکن است در بسیاری از موارد نسبت به نیازهای کودک برخوردهای متفاوت داشته،

موفق به ارائه پاسخ‌های مطلوب نباشند. به سخن دیگر به لحاظ عدم ثبات عاطفی، مادر و کودک به یک‌دیگر وابسته و متکی‌اند و در بعضی مواقع از هرگونه تماس با یک‌دیگر اجتناب می‌کنند. عدم اطمینان به مادر به عنوان پایگاهی امن نیز موجب می‌شود که کودک، مضطرب یا بی‌میل به کاوش بوده، حتی در زمان حضور مادر نیز نسبت به غریبه‌ها بسیار بدگمان باشد. با این که کودک معترض فاصله زیادی از برقراری یک رابطه کامل با مادرش دارد، اگر ماسد از او دور شود بسیار پریشان و نگران می‌شود. اما هنگامی که دوباره به هم نزدیک می‌شوند، دوگانگی احساس و دوسوگرایی رابطه با مادر دوباره خود را آشکار می‌سازد. کودک از جدایی تحمیل شده، هم بسیار معترض و عصبانی است و هم در پی کسب آسایش و آرامش از سوی مادر خود می‌باشد و در عین حال در برابر تلاش‌های مادر برای ایجاد این آرامش و راحتی مقاومت می‌کند و احتمالاً او را کنار زده، یا حتی به مادر خود ضربه نیز می‌زند. حاصل این رفتارهای متعارض این است که کودک چه بسا خواستار نزدیکی به مادر خود باشد اما در برابر هرگونه تلاش برای تماس فیزیکی، از خود مقاومت نشان می‌دهد. این نوع از دل‌بستگی ۱۰٪ کودکان یک‌ساله را در بر می‌گیرد و بیش‌تر در میان کودکان بدخلق متداول است.

پی‌نوشت‌ها:

- 1- SROUFE
- 2- OGBA
- 3- GREENBERG
- 4- GOHN BOWLBY
- 5- NAKIANGVA